



۲۰۱۳/۱۰/۰۲



داکتر سيد عبدالله کاظم

شرحی در حاشیه انتشار لست شهداء

لست پنجهزار نفری شهدای مظلوم ما که اخیراً از طریق دفتر لوی څارنوالی هالند به نشر رسیده است، بیانگر یک قسمت بسیار کوچک جنایات جنگی می باشد که طی یک دوره کوتاه هفت ماهه (حوت ۱۳۵۷ تا سنبله ۱۳۵۸ - برابر با مارچ تا اکتوبر ۱۹۷۹) توسط رژیم سفاک خلقی - پرچمی صورت گرفته است. با آنکه تا هنوز هیچ اقدام رسمی در پیگیری این جنایات که با کودتای منحوس ثور ۱۳۵۷ آغاز و در طول سه دهه طی چند دوره به اشکال و انواع مختلف ادامه داشته است، صورت نگرفته ولی امید می رود که با نشر این اسناد دامنه تحقیقات و رسیدگی به آن در داخل و خارج کشور گسترش یابد و پرده از روی سیاه کاریهای رژیم های سفاک برداشته شود. با ابراز تأثر عمیق از همچو حوادث و عرض تسلیت به همه هموطنان عزیز، بخصوص فامیل های سوگمند که بعد از سه دهه اکنون از شهادت عزیزان گمشده خود اطلاع می یابند و با اتحاف دعا به روح پاک شهداء، می خواهیم به بعضی رویداد های مهم که در مدت هفت ماه فوق الذکر صورت گرفته و برجریان حوادث اثر گذاشته است، مختصر روشنی اندازم.

محترم حمید انوری در مقاله پرمحتوا و مبسوط خویش تحت عنوان «بازی با خون شهیدان وطن خیانت ملی است!»، منتشره سایت استقلال مطالب دلچسپ و مهم را مطرح بحث قرار داده اند که نظر هر خواننده را به خود جلب می کند. در یک قسمت مقاله شان آمده است که: «اگر قبول کنیم که در نخستین سال حکمرانی حزب دیموکراتیک خلق که مقاومت مردم بصورت بسیار پراکنده موجود بوده است و رژیم فرصت نفس کشیدن داشته است، حفیظ الله امین فرد شماره دوم رژیم که در حقیقت می توان او را فرد شماره یک در آن زمان گفت، لیست دوازده هزار شهید را بیرون داد، یعنی در شرایط بسیار آرام و در عدم موجودیت مقاومت های مسلحانه، این جانان قرن بین دوازده تا هفده هزار هموطن ما را از دم تیغ شقاوت شان کشیده اند و شاید هم بیشتر از آن، پس از سال های بعدی اوضاع چگونه بوده است؟»

در ارتباط با تذکر فوق باید اذعان کرد که همین دوره کوتاه هفت ماهه به هیچ وجه یک دوره «آرام» نبود و رژیم فرصت نفس کشیدن را نداشت، برعکس قیام های پیهم مردمی علیه رژیم از یکطرف و صف بندی ها و اختلاف نظر ها در داخل جناح قدرت حاکمه خلقی بین هواداران تره کی و امین از طرف دیگر، دو مشخصه بسیار مهم و متبازل این دوره بود که رژیم را هر لحظه در معرض خطر سقوط مواجه ساخته بود. این دو پدیده سردمداران رژیم را بر آن داشت تا جهت سرکوبی قیام ها و نیز به منظور مبارزه قدرت در داخل حزب به یک تعداد تصفیه های همه جانبه و شدید بپردازند که انعکاس آنرا می توان در شدت قتل و قتال های انفرادی و دسته جمعی در آن دوره به وضاحت مشاهده کرد. در این نوشته سعی میدارم تا نگاهی مختصر به دو مشخصه فوق در این دوره بیندازم:

۱ - قیام های مردمی پی در پی:

گردانندگان رژیم کودتای ثور از همان روزهای اول می دانستند که بین مردم جایگاه ندارند و از مردم می ترسیدند که مبدا خشم و ضدیت شان منجر به قیام و در نهایت موجب سقوط رژیم شود. لذا آنها بر هرکی کوچکترین سوء ظن پیدا می کردند و یا او را مخالف خود می پنداشتند، فوراً به حسابش می رسیدند. به این اساس اصل «بگیر و ببند» از همان روزهای اول در سرلوحه کار این رژیم سفاک قرار گرفت، تا حدیکه در مدت چند ماه همه زندان ها پر از مردم گردیدند. به هر اندازه که رژیم به تعدی و فشار بیشتر دست یازید، به همان اندازه نارضایتی ها زیاد تر، زبان ها بازتر و دست ها همبسته تر شدند و آواز مخالفت ها از شهرها به دهات و اطراف و اکناف کشور رخنه کرد. گردانندگان رژیم به تقلید از دوکتورین منحنط «ستالین»، اصل «بگیر و ببند» را به سرعت به اصل «بگیر و بکش» تبدیل کردند. این وضع موجب شد تا مردم به مقاومت روی آورند و به قیام های محلی و کوچک علیه عملکرد های رژیم بپردازند. شدت عمل گماشتگان رژیم و سیاست های ناعاقبت اندیشانه آنها موجی از تنفر را

درگوشه و کنار کشور دامن زد. چنانکه در طول سال ۱۹۷۹ جبهات مقاومت مردمی بطور وسیع در تمام اطراف و اکناف کشور گسترش پیدا کرد. با انصراف از شرح قیام های محلی که با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر گردید، در اینجا فقط به طور مثال از چند واقعه مهم مختصراً ذکر می شود که یکی پس از دیگر در طول همان سال رخ داد:

- قیام مجاهدین در کنر و قتل عام «کراله» :

در شب ۱۵ حوت ۱۳۵۷ (۶ مارچ ۱۹۷۹) قوای بزرگ مجاهدین که از دره پیچ آمده بودند، پس از عبور از قریه «کراله» به اسدآباد مرکز ولایت کنر حمله کردند و پوسته های نظامی خارج شهر را به سهولت به تصرف آوردند. چون موفق به اشغال قطعات مهم نظامی نشدند، لذا فردای آنروز به عقب نشینی پرداختند. قوای رژیم عده ای از مجاهدین را غافلگیر و در قریه کراله محاصره کردند. قوای رژیم به اساس امر جگرن صادق عالمیار قوماندان قطعه کوماندو ۴۴۴ (برادر صدیق عالمیار یکی از وزرای مقتدرامین) و جگرن بهرام الدین قوماندان عملیاتی کنر به بهانه جست و جوی مجاهدین، به پالیدن خانه ها پرداختند و مردم قریه اعم از زن و مرد و پیر و جوان را بنام گردهمآئی جبراً از خانه های شان بیرون کردند و پس از تجمع، به عساکر امر دادند تا بر جمعیت از هر طرف فیر کنند. در اثر این عمل وحشیانه به روایت شاهدان عینی بیش از یک هزار نفر به شمول زنان و اطفال به قتل رسیدند و آنهاییکه از فاجعه جان به سلامت بردند، همه پا به فرار گذاشته به مجاهدین پیوستند. قابل ذکر است که قیام کنر و قتل عام کراله فقط یک هفته قبل از قیام هرات صورت گرفت. (راپور مقدماتی پروژه دادخواهی افغانستان «جنایات دیروز، دادخواهی امروز»، ترجمه: داکتر کاظم، کابل، چاپ دوم، ۲۰۰۶، صفحه ۲۹ - ۳۱)

قیام بزرگ هرات:

روز بیست و چهارم ماه حوت مصادف با آغاز یکی از حوادث خونین و اما یکی از حماسه آفرین روزهای کشور ما است که به حیث یک رویداد پر افتخار و جاودان در تاریخ مبارزات ملی افغانستان جای خاص دارد. سی و یک سال قبل در آستانه ختم سال ۱۳۵۷ شمسی شهر باستانی هرات شاهد یک قیام بزرگ و بینظیر بود که بدون شک می توان آنرا سرلوحه جهاد کبیر مردم افغانستان در برابر رژیم الحادی خلق و پرچم نامید. این قیام که در تاریخ به «قیام ۲۴ حوت هرات» مسما است، درست ده ماه و چند روز بعد از حادثه کودتای شوم «ثور» صورت گرفت که از جهات مختلف دارای اهمیت و برانزنگی خاص است. باآنکه تعدادی از مردم شهری از همان روزهای اول با شناخت قبلی که از گردانندگان روی صحنه ای کودتای ثور داشتند، می دانستند چه مصائبی را این حادثه شوم برای وطن و مردم به دنبال دارد، ولی مردم عوام با مشاهده اعمال و نحوه برخورد مجریان امور بزودی به ماهیت غیر مردمی رژیم پی برده و سلسله مقاومت های سری و علنی را در مرکز و اطراف کشور آغاز کردند. به جرأت می توان گفت که هیچ قیام دیگر در آن مقطع زمان از نظر ماهیت، اهمیت و پیامدهای مهم به پایه قیام ۲۴ حوت ۱۳۵۷ هرات نمی رسد.

قیام عمومی عملاً به روز پنجشنبه ۲۴ حوت ۱۳۵۷ (مطابق ۱۴ مارچ ۱۹۷۹) آغاز شد و مدت شش روز ادامه یافت و در دو مرحله متعاقب هم در شهر هرات به منصفه اجرا درآمد: یکی تجمع مردم از هر طرف به شهر که منجر به حمله به دفاتر حکومتی و برخورد های خونبار با قوای امنیتی شهر گردید و دیگر قیام نظامی در داخل فرقه نمبر ۱۷ هرات که به سرعت به بیرون سرایت کرد و بیک جنگ کاملاً عیار بین قوای دولتی و مخالفان تبدیل شد که رژیم از موهبت آن لرزید و دست کمک به سوی ولی نعمت خود - اتحاد شوروی دراز کرد. با آنکه قیام با یک دسیسه آشکار سرکوب شد، ولی اثرات آن تا سالهای دراز ادامه یافت که از جهات مختلف دارای اهمیت و برانزنگی خاص است و به جرأت می توان گفت که هیچ قیام دیگر در کشور تا آنوقت از نظر ماهیت، اهمیت و پیامدهای مهم به پایه قیام ۲۴ حوت هرات نمی رسد.

در قیام هرات رژیم در برابر مردمی قرار داشت که عده قلیل با تفنگ های قدیمی و اما بیشترین آنها دست خالی و یا با ابتدائی ترین وسائل مقاومت از قبیل چوب، بیل، شاخی و غیره مجهز بودند، اما در مقابل قوای رژیم با استفاده از تمام وسائل مدرن جنگی دست داشته یعنی توپ، تانک و بمباردمان های هوایی بطور پیهم و بدون دقت در هدف گیری مشخص یعنی «آتش وسیع» استفاده کرد. از همه مهمتر اینکه قوای رژیم از همچو شیوه نا برابر جنگی نه تنها در جریان چند روز قیام کار گرفت، بلکه قبل از قیام در مقاومت های کوچک محلی و نیز بعد از سرکوبی قیام این نوع عملیات به همان شدت برای هفته ها بطور پیهم در محلات اطراف شهر و ولسوالی های مربوطه ادامه یافت.

د پانوی شمیره: له ۲ تر ۶

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

با آنکه ارائه ارقام دقیق تلفات انسانی در همچو حوادث بطور عموم کار مشکل است، اما در افغانستان اینکار ناممکن می باشد زیرا اجساد بدون ثبت در کدام دفتر و یا بررسی ناظران فوراً به وسیله افراد خانواده یا منسوبین محل به خاک سپرده می شوند و یا اینکه توسط قوای حاکم طور جمعی برداشته شده و اغلب بطور مخفی در قبرهای دسته جمعی دفن می گردند. ارقام تلفات جانی در قیام ۲۴ حوت هرات از طرف منابع خبری و اطلاعاتی بسیار متفاوت ارائه شده است. نشریه تایمز که برای اولین بار خبر قیام را بعد از گذشت تقریباً هفت ماه یعنی در اکتوبر ۱۹۷۹ طی چند سطر مختصر به نشر سپرد، از کشته شدن جمعاً ۲۰ هزار نفر در این حادثه گزارش داد، در حالیکه رویتر بعداً تلفات بشری قیام را به یک هزار تخمین کرد. «انتونی هی من» نویسنده کتاب «افغانستان در زیر سلطه شوروی» تعداد تلفات را پنج هزار نفر بیان کرده است که البته در حدود ۵۰ روسی را نیز شامل آن میدانند. شورای ثقافتی جهاد در رساله «قیام ۲۴ حوت» تلفات جانی قیام را جمعاً بالغ بر ۲۵ هزار نفر رقم می زند. نظیف الله نهضت والی آنوقت هرات مدعی است که از آغاز «فتنه!!» در فرقه ۱۷ تا تسلط مجدد دولت در آنجا جمعاً ۳۲۰ تن کشته شده که از آنجمله ۳۸ نفر حزبی و ۱۲۰ نفر منسوبین اردو و باقی مخالفین دولت بودند و از ذکر تلفات ملکی خودداری می کند.

هرگاه تلفات جانی را از مرحله مقدماتی قیام که از چندین هفته قبل در قریه ها و دهات ولسوالی ها در برابر اعمال خشونت آمیز و بیرحمانه رژیم آغاز شده بود و تا هفته ها بعد از سرکوبی قیام در ولایت هرات ادامه یافت، جمعاً در نظر بگیریم، آنوقت بالاترین رقم ارائه شده یعنی در حدود ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر کشته قرین به واقعیت خواهد بود. البته این تلفات شامل همه کسانی می گردد که حین مقاومت در میدان برخورد جان خود را از دست داده اند و نیز کسانی که در رابطه با قیام به اتهام تحریک، همکاری و یا مخالفت با دولت و حتی مخالفت های شخصی و رقابت های ایدئولوژیکی توسط عمال رژیم خلقی بازداشت و زندانی شدند و بعداً اعدام و یا به قول بعضی ها زنده بگور گردیدند.

حوادث هرات بعد از قیام بدتر از آن بود که در روزهای قیام به وقوع پیوست. اساساً قیام هرات بود که زمینه ساز تهاجم قوای شوروی به افغانستان گردید. نقطه عطف و فشار این تهاجم بیشتر در دهلیز هرات و در ادامه در ساحات جنوب غربی و جنوب شرقی کشور متمرکز بود، چنانچه در ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ فقط ۹ ماه بعد از قیام هرات، قوای سرخ شوروی به افغانستان هجوم آورد و مدت ۹ سال و چند ماه کشور را به خاک و خون کشانید و مردم را آواره در هر شهر و دیار ساخت. (در باره قیام هرات به تفصیل دیده شود: کاظم، داکتر سیدعبدالله: «هرات از قیام حوت تا امروز - با ذکر مختصر پیشینه های تاریخی»، چاپ کابل، ۲۰۱۱ در ۴۹۶ صفحه)

- قیام افسران جلال اباد:

به تاریخ اول حمل ۱۳۵۸ (۲۱ مارچ ۱۹۷۹) در فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی که در جلال اباد موقعیت داشت، از طرف افسران غیر سازمانی قیام مسلحانه صورت گرفت که به قول نبی عظیمی: «تورن عبدالله سور ناصری، رحمت الله وردک و چند نفر دیگر به مقصد کشتن جگرن بهرام قوماندان فرقه ۱۱ و بدست گرفتن سوق و اداره فرقه مذکور، حرکتی را انجام دادند که در نتیجه قوماندان فرقه و عده ای از افسران خلقی کشته شدند. اما چون سازماندهی این حرکت ضعیف بود، فعالان حرکت نتوانستند سربازان و افسران فرقه را باخود همراه سازند. در این حادثه عبدالله سور گرفتار و اعدام شد و ساترین به آن طرف سرحد گریختند. تعداد دستگیر شدگان را مؤرخین بیش از دوصد نفر وانمود می سازند.» (عظیمی، نبی: «اردو و سیاست»، مرکز نشراتی میوند، پشاور، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۱۹۴)

- قیام «چنداول»:

چنداول منطقه شیعه نشین شهر کابل است که قیام به تاریخ ۲ سرطان ۱۳۵۸ (۲۳ جون ۱۹۷۹) از آنجا آغاز گردید. گفته می شود که انگیزه این قیام را بر علاوه نارضایتی مردم از رژیم بطور کل، بیشتر به عملیات هوایی ربط می دهند که در همان روزها بر مناطق هزاره نشین ولایت غزنی صورت گرفت و در اثر آن یک تعداد مردمان بیگناه کشته شدند. بهر حال جمعی از مردم در قدم اول به مأموریت پولیس چنداول حمله کردند و بسرعت آنجا را اشغال و سلاح موجود را بدست آورده با برافراشتن بیرق های سبز و دادن شعار های ضد رژیم در جاده میوند به راه افتادند. انتونی هایمن می نویسد: «این تظاهرات به خوبی سازمان داده شده بود و هدف آن تحریک همه مردم اعم از سنی، شیعه و هزاره بود. در حدود صد هزار نفر که بیشتر شان هزاره بودند، در جاده میوند با پرچم های سبز براه افتادند ... به دنبال تظاهر کنندگان دو موتر سرویس با کلکین های باز در حرکت بود و از کلکین های سرویس عده ای از

د پانوی شمیره: له ۳ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

مخالفان لوله تفنگ ها بیرون آورده و در صورت لزوم آماده فیر بودند... همان بود که عساکر رسیدند و به مدت چهار ساعت سربازانی که تا دندان مسلح بودند به تظاهر کنندگان و عابرین فیر کردند و عده ای زیادی را کشتند، افرادی که از حادثه جان به سلامت بردند، درکوچه های اطراف جاده میوند پراکنده شدند.» (هیمن، انتونی: «افغانستان زیر سلطه شوروی»، ترجمه اسدالله ظاهری، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۲۱۳-۲۱۴)

نبی عظیمی می نویسد: «در شهر کابل در آنروز خونین، صدها تانک، رزهبوش و ماشین های محاروبی نقاط کلیدی و ستراتیژیک را محاصره کرده و هزاران نفر سرباز اردو و پولیس ساحات جاده میوند، مندوی کابل، مسجد پل خشتی، باغ عمومی، پل آرتل، شاه دو شمشیره، اخیر جاده میوند و پل محمودخان را مسدود نموده بودند. صدای فیر های اسلحه خفیف و ثقیل شنیده می شد، دکان ها بسته شدند، عابرین از ترس و وحشت به منازل شان رفتند. امین امر کرده بود که این تظاهرات با قساوت سرکوب شود تا برای آینده موجب عبرت گردد. در آنروز به گفته شاهدان عینی بیشتر از دو هزار نفر از هزاره ها در جاده میوند بازداشت گردیدند. با گناه و بیگناه از هم تشخیص نمی شد. هرکی هزاره بود از سقاء تا جوالی می بایست گرفتار می شد و در گور دسته جمعی دولت دفن می گردید.» (عظیمی، نبی: اردو و سیاست، صفحه ۱۹۳)

دستگاه تبلیغاتی رژیم بار دیگر این قیام را در نتیجه نفوذ و مداخله خارجی وانمود کرد و اعلام داشت که: «تظاهر کنندگان هزاره همه دشمنان متعصب انقلاب بودند و از ایران معاش می گرفته اند.» انتونی هایمن می نویسد: «این بهانه خوبی برای گریز از مشکل و استفاده تبلیغاتی بود، اما در حقیقت عوامل داخلی و گروه های محلی بودند که قیام را به وجود آوردند، نه دولت انقلابی ایران که تازه حکومت را زیر سایه خمینی بدست گرفته بود و نه حکومت متزلزل دیکتاتوری نظامی ضیاءالحق، هیچیک در چنان وضعی نبود که با همسایه خود افغانستان که از حمایت شوروی برخوردار بود، داخل جنگ شود.» (هیمن، انتونی: افغانستان زیر سلطه شوروی، صفحه ۲۱۵ - ۲۱۶)

- قیام بالاحصار کابل:

به تاریخ ۱۴ اسد ۱۳۵۸ (۵ آگست ۱۹۷۹) قطعه کوماندوی مستقر در تپه بالاحصار حوالی ظهر با استفاده از مصروفیت افسران رژیم برای صرف نان چاشت به یک قیام مسلحانه در داخل قطعه پرداختند. قوماندان قطعه و شماری از افسران حزبی را گرفتار کردند و با حرکت دادن تانکها بسوی ارگ (خانه خلق!!) که مجلس وزراء در آن دایر بود، می خواستند در یک حمله ناگهانی اراکین و سران حزبی را از بین برده و زمینه سقوط رژیم را فراهم سازند. هنوز قوای شورشی در پل محمود خان نرسیده و فاصله کمی با ارگ مانده بود که قوای رژیم در برابر آنها قرار گرفت و جنگ سخت بین آنها در این ساحه شعله ور شد. تانک های رژیم از هر طرف بالاحصار و اطراف آنرا محاصره نمود و طیاره های میگ و هلیکوپترها از هوا بر قوای شورشی بطور وسیع به بمبارد شروع کرد. این وضع تا ساعت پنج بعد از ظهر ادامه یافت و حوالی شام قیام سرکوب گردید. مردم شهر در طول روز فقط صدای فیر تانک ها و انفجار بمب و راکت ها را می شنیدند، ولی هیچ کس از جریان برخورد و چگونگی آن اطلاع نداشت. تا آنکه حوالی شام از طریق رادیو و تلویزیون شنیدند که گفته می شد: «قیام عناصر ایرانی و پاکستانی به وسیله اردوی انقلابی افغان درهم کوبیده شد». اما مردم از خود می پرسیدند که چگونه این عناصر در داخل یک قطعه محصور در یک ساحه و تحت نظارت جدی رخنه کرد؟ آیا شواهدی مبنی بر دست داشتن ایران و یا پاکستان در دست بود و آیا کدام ایرانی و یا پاکستانی شامل این معرکه در چنگ رژیم درآمد تا وسیله ثبوت ادعا باشد؟ چگونه این عناصر بیگانه موفق به دسترسی به وسایل ثقیله جنگی در داخل قطعه شدند؟ اینها همه سؤالاتی بود که مردم جواب آنرا می خواستند، ولی هیچکس قادر به جواب نبود.

بعدتر عده ای از گروه های سیاسی نقش رهبری این قیام را به خود اختصاص دادند، چنانچه بعضی آنرا زاده تلاش حزب افغان ملت به رهبری غلام محمد فرهاد وانمود کردند، درحالیکه شعله ای ها آنرا از خود می شمردند و حزب اسلامی حکمتیار کریدت آنرا به خود میداد و نیز پرچمی ها عین ادعا را داشتند. بهرحال هرگروهی که ادعای قیادت قیام را میکنند که در آن گفته میشود بیش از ۱۲۰۰ سرباز و افسر ضد رژیم اشتراک کرده بودند، باید مسؤلیت ناکامی قیام وکشته شدن بیش از ۴۰۰ نفر را نیز بدوش بگیرد. (انور، راجا: «تراژیدی افغانستان» به انگلیسی، چاپ نیویارک، ۱۹۸۸، صفحه ۱۶۳ و ۱۶۴)

- قیام لوای سرحدی اسمار در کنر:

د پانوی شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

جگرن عبدالرؤف صافی بعد از کودتای ثور موفق به جلب اعتماد افسران خلقی گردید که به گفته خودش «بیشتر آنها از دوستان دوران مکتب وی بودند» و بدانوسیله مدارج ارتقا را پیمود، تا آنکه در ماه حمل ۱۳۵۸ به حیث قوماندان لوای اسما مقرر شد. اراکین نظامی رژیم از ترس حمله ناگهانی مجاهدین و خطر سقوط قطعات مقیم در جلال آباد و چغه سرای کوشیدند تا لوای سرحدی اسما را از نظر سلاح و مهمات شدیداً تقویه کنند. حینیکه آوازه توطئه علیه رژیم در داخل لوا بلند شد، امر سیاسی و یک افسر خلقی، دو افسر را متهم به توطئه علیه رژیم دانستند و خواهان اعدام فوری آنها شدند. وقتی قوماندان عبدالرؤف از جریان آگاه شد، دو افسر خلقی را به اطاق خود احضار کرد و به نحوی مخفی آنها را از بین برد. عبدالرؤف مدعی است که بعد از کشتن آنها باقی افسران مهم خلقی را یک‌یکه به وسیله بیسیم به اطاق خود طلبیده و تا ساعت یازده شب بسیاری از آنها از بین برده شدند و افسران پایان رتبه خلقی خلع سلاح و غیر فعال گردیدند. موصوف میگوید: «بدینوسیله لوا از افسران خلقی تصفیه و آزاد شد و قبل از آنکه لوا مورد بمباردمان قوای رژیم قرار گیرد، امر دادم تا سلاح کوت به سرعت تخلیه شود و به وسیله لاری ها به دره تنگ شیکل انتقال یابد. وقتی طیاره ها رسیدند و مقر لوا را بمبارد کردند، در آنجا نه عسکر و نه افسر و نه اسلحه وجود داشت. ما اسلحه دست داشته را بعداً در اختیار مجاهدین و تنظیم های جهادی قرار دادیم و عساکر نیز با مجاهدین پیوستند». (الفت، عزیز الرحمن: «جهاد و دست های پشت پرده»، پشاور، ۱۳۵۸، صفحه ۲۵۰ تا ۲۶۱)

۲ - تشدید اختلافات در بین جناح خلق :

قیام هرات اولین ضربه محکم و مدهش به رژیم کابل وارد کرد و شگافی را که از مدتی قبل بین تره کی و امین در داخل جناح خلق بطور نامحسوس ایجاد شده بود، از عمق به سطح آورد و جدال قدرت را بین آنها علنی و آشکار ساخت که در نتیجه به کودتای امین علیه تره کی انجامید و بعداً زمینه تهاجم قوای شوروی در افغانستان را فراهم کرد. راجا انور یکی از چپگرایان پاکستانی که در آنوقت به کابل پناه آورده و بعداً چند ماه در پلچرخ زندانی شده بود، در کتاب خود «تراژیدی افغانستان» در این مورد چنین می نویسد: «حوادث هرات رژیم را بار دیگر متوجه تصفیه بقایای پرچم ساخت و نیز جدال قدرت را در داخل جناح خلق تشدید کرد. در شب ۱۷ مارچ (روز سوم قیام) هنگامیکه تماس هرات با سائر نقاط کشور قطع شده بود، شورای انقلابی در کابل بطور عاجل تشکیل جلسه داد. این یک فرصت مناسب برای وطنجار، گلابزوی و مزدوریار بود تا در باره امور دفاعی کشور که در رسمیات از صلاحیت تره کی و اما در عمل قدرت در دست امین بود، صحبت نمایند. امین بعد از حادثه کنر (قتل عام کراهه) و بخصوص بعد از قیام هرات در موقف حساس و سؤال انگیز قرار داشت، زیرا مسؤولین نظامی هر دو ولایت را او از جمله هواداران خود مقرر کرده بود. گروپ وطنجار ادعا داشت که اگر وزارت دفاع به موقع لازم اقدام می کرد، از بروز حادثه کنر و هرات به سهولت جلوگیری شده می توانست.» (انور، راجا: «تراژیدی افغانستان»، ص ۱۵۷)

در جلسه فوق الذکر تلاش بر آن بود تا امین از عهده وزارت دفاع برکنار گردد و امور دفاعی کشور به یکی از طرفداران تره کی یعنی گروپ وطنجار سپرده شود. بعد از بحث و جدل زیاد به روی مصلحت حزبی فیصله شد تا صلاحیت امور دفاعی کشور به وطنجار انتقال یابد و امین به حیث صدراعظم (لمری وزیر) و وزیر خارجه ایفای وظیفه نماید. به این اساس حزب یکبار دیگر توانست مشکل سیاسی را از طریق تقسیم مجدد صلاحیت در وزارت ها مؤقتاً حل کند. راجا انور می نویسد: «در حالیکه امین مجبور شد از وزارت دفاع خود را کنار بکشد، اما در واقع نمی خواست از اردو فاصله بگیرد. از آنرو در جلسه بیروی سیاسی مؤرخ ۲۶ مارچ پیشنهاد کرد که وزیر جدید دفاع باید نزد کمیته عالی دفاع از وطن مسؤول باشد. این پیشنهاد قبول شد. در این موقع امین یکی از اقارب نزدیک خود جنرال محمد یعقوب را به حیث «لوی درستیز» و اقبال وزیری - یکی از سرسپردگان خود را که معلم مکتب و یک شخص ملکی بود، به حیث امر سیاسی پر قدرت آن وزارت مقرر کرد. به این اساس دو مقام مهم وزارت دفاع به هواداران سرسخت امین سپرده شد. وطنجار از این خوش بود که در رأس وزارت دفاع قرار دارد، با آنکه خوب می دانست که این مقام بیشتر یک مقام تشریفاتی است، زیرا او صلاحیت ترفیعات، تبدیلات و یا طرح پالیسی ها را نداشت.» (انور، راجا: «تراژیدی افغانستان»، صفحه ۱۵۹)

با آنکه اختلاف بین طرفداران تره کی و امین در همه جا شایع بود، مگر تره کی هنوز هم از وفاداری امین نسبت به خود به مثابه «گوشت و ناخن» یاد می کرد که از هم جدا بوده نمی توانند. حوادث بعدی واضح ساخت که شگاف بین گروپ امین و طرفداران تره کی (مسا به گروپ وطنجار) بیشتر می شد و مناسبات هر دو رویه تیرگی میرفت. امین بعد از جلسه ۲۶ مارچ در چند جا بدون ذکر نام گروپ وطنجار از دشمنان «طبقه کارگر» یاد کرد که می خواهند در رهبریت حزب دیموکراتیک خلق نفوذ کنند. امین تلاش کرد تا تره کی را از حمایت گروپ وطنجار

منصرف و به خود ملحق سازد، لیکن این تلاش نتیجه نداد، برعکس اسدالله سروری رئیس مقتدر «اگسا» که از حامیان امین بود، از امین آزرده خاطر شد و به گروه طرفدار تره کی پیوست.

امین زیر نام «رهبریت دسته جمعی» در ماه جولای یعنی اواخر سرطان تغییرات جدی را در کابینه ایجاد کرد، بر علاوه جابجا کردن مهره های خود در پست های حاساس کابینه، امور وزارت دفاع را خودش بعهده گرفت، وزارت خارجه را به یکی از معتمدان نزدیک خود داکتر شاه ولی سپرد و مصلحتاً وطنجار را به وزارت داخله گماشت. با اینکار امین از «رهبر بزرگ خود» تره کی سلب صلاحیت کرد و نقش او را به حیث یک شخصیت تشریفاتی در چار دیوار ارگ (خانه خلق!!) محصور ساخت، حتی نگذاشت که دیگر با رسانه ها مصاحبه کند.

با آنکه امین در بین خلقی ها نفوذ داشت، اما جناح خلق در مجموع کوچک بود و نمی توانست امین را در رأس قدرت بطور منفرد و بیکه تاز نگهدارد. این خصوصیت را شوروی خوب درک کرده بود و آینده رژیم را در دست امین نامطمئن می دید. لذا طوریکه بعداً آشکار شد، شوروی برای بقای رژیم در فکر آن افتاد تا یک ائتلاف جدید را بین تره کی و ببرک کارمل ایجاد کند. اوایل سپتمبر ۱۹۷۹ تره کی با هیأت معیتی به شمول داکتر شاه ولی وزیر خارجه (از گروه امین) جهت اشتراک به کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک به «هاوانا» رفت و اما در برگشت بصورت غیر مترقب مقامات شوروی برایش اطلاع دادند که برژنیف آرزوی ملاقات را با او دارد. در مسکو تره کی سه ساعت به تنهایی با مقامات عالی شوروی مذاکره داشت و متعاقب آن در یک اجتماع حزبی های افغان گفت که: «در حزب ما یک دانه سرطان است که باید کشیده شود... من دانه را تشخیص داده ام و حزب را علاج می کنم»، البته هدف او واضحاً امین بود. (مؤخذ شماره ۳۴ - صفحه ۲۶۶ و ۲۶۷)؛ در عین زمان شوروی زمینه دیدار و ملاقات تره کی را با کارمل به تاریخ ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۹ در میدان هوایی مسکو فراهم کرد. وقتی امین از طریق شاه ولی به این موضوع پی برد، فوراً تصمیم گرفت تا چهار عضو کابینه (مسما به چهار کلاه: وطنجار، گلابزوی، مزدوریار و سروری) را که همه حامیان پر قدرت تره کی بودند، از مقام های شان برکنار سازد. اینها در نظر داشتند تا امین را حین برگشت تره کی از سفر، در راه میدان هوایی کابل ترور نمایند که پلان عملی نشد. وطنجار، گلابزوی و سروری از ترس امین به سفارت شوروی پناه بردند (هر سه بعداً به وسیله سفارت بطور مخفی به شوروی انتقال داده شدند).

هنگامیکه امین به وساطت پوزانوف سفیر شوروی در کابل جهت مذاکره با تره کی به ارگ دعوت شد، برخورد مسلحانه بین محافظین تره کی و امین در داخل قصر صورت گرفت. امین از حادثه جان به سلامت برد و متعاقباً علیه تره کی کودتا و او را از قدرت برکنار کرد. چند روز بعد تره کی را به وسیله عمال خود از بین برد و خودش زمام امور را بدست گرفت. امین صد روز در قدرت بود، تا آنکه به تاریخ ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ قوای شوروی به افغانستان سرازیر شد، امین و نزدیکانش را طی یک برخورد شدید مسلحانه در تپه تاج بیگ (اقامتگاه جدید امین) به قتل رسانید و کارمل را به مستند قدرت نصب کرد. (برای شرح مزید موضوع میتوان از مأخذ متعدد استفاده کرد)

نتیجه :

چنانکه که گفته آمد قیام های پیهم طی مدت هفت ماه که از قیام بزرگ هرات آغاز شد از یکطرف و تشدید اختلافات در داخل جناح خلق حزب از طرف دیگر و همچنان ادامه گیری گرفت و سر به نیست کردن یک تعداد منسوبین جناح پرچم حزب و جریان مسمی به «شعله» که از ماه اسد ۱۳۵۷ آغاز گردیده بود، با افزایش تدریجی حملات قوت های جهادی افغان مقیم پاکستان که در این مقطع زمان تازه آغاز و روبه تزیاید بود، همه و همه رژیم را دچار سرگیچه و لاشعوری ساخته بود که نمی دانست چگونه خود را از این ورطه نجات دهد. لذا بیش از هر وقت دیگر برای نجات خود از شوروی التماس کمک می کرد و شوروی با اعزام مشاوران و ارسال بیشتر اسلحه رژیم را مجبور به تشدید عملیات نظامی، تصفیه های خونین و سرکوب قیام ها می نمود که در نتیجه آن قتل و کشتار های بیرحمانه در این دوره به اوج خود رسید و شمه آنرا می توان در لیست های دوازده هزار نفری شهداء که لیست جدید یک قسمت آنرا احتوا می کند، مشاهده کرد. درود بر روان پاک شهدای بی مزار کشور و نفرین باد بر جانین بی مروت و خونخوار در هر دوره.

پایان

د پانوی شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ